

ناگفته‌هایی در خصوص ایلات جنوب ایران و محمد حنیف نژاد در مصاحبه با خسرو سیف دبیر کل حزب ملت ایران

اشاره: این مصاحبه را که چندی پیش آماده نموده بودم اما به دلایلی امکان چاپش را نمی‌یافتم به دلیل اینکه این روزها صحبت‌های فراوانی از رئیس‌علی دلواری و یارانش در استان بوشهر می‌شود بر آن شدم که به شما همشهریان گرامی عرضه نمایم. امید که مورد استفاده واقع گردد. گفتنی است که تلاش من انتقال صحیح مطالب به دور از هرگونه انتقال نظر شخصی در خصوص مباحث تاریخی می‌باشد.

محسن برغندان، مسئول شاخه استان بوشهر حزب مرز پرگهر

عکسی اختصاصی از خسرو سیف دبیر کل حزب ملت ایران در تخت جمشید

با تشکر از شما که در این مصاحبه شرکت نمودید لطفاً از خاطرات خود و فتح‌اله خان حیات داوودی برای خوانندگان ما بگویید.

در بهمن ۱۳۴۱ شاه لواحیه ای پیشنهاد کرد به نام لوایح ششگانه شاه و ملت که بعداً به لوایح دوازده گانه در آمد و ارائه این لوایح درست پس از کنگره جبهه ملی بود. شاه در آن هنگام یک جلسه ای گذاشت در اوشان تپه واقع در شرق تهران و به مانند یک رهبر سیاسی رفت در آنجا و این لوایح ششگانه را اعلام و از آنجا که برخلاف قانون اساسی بود به رفرا دوم گذاشت نمود. که البته اعضای جبهه ملی را از ۲ بهمن شروع به بازداشت نمودند. که آن هم به دلیل اطلاعیه ای بود که جبهه ملی صادر و تقاضای برگذاری میتینگ در اعتراض به این لوایح را نموده بود به دنبال این بازداشتها ما را به زندانهای قزل قلعه و زندان موقت شهربانی که بعداً به کمیته مشترک تغییر نام دادو در جمهوری اسلامی شد زندان توحیدو نیز زندان قصر منتقل نمودند که تماماً مملو بود از تمامی رهبران جبهه ملی و نیز اعضای فعال آن به موازات این کار ما یک دفعه دیدیم که عده ای از خان‌های عشایر جنوب رانیز بازداشت کرده و آنها را هم به سلولها و زندانهای ما منتقل نمودند که از آن جمله می‌توان به رستم رئیس ایل ممسنی فتح‌اله حیات داوود رئیس ایل حیات داوود و آقای محمد حسین خان قشقائی اشاره نمود دلیل بازداشت آنها هم به دلیل برنامه‌ی قیامی بود که قرار بود در جنوب ایران و در اعتراض به لوایح ششگانه شاه صورت بپذیرد و قرار بود که خسرو خان قشقائی که در آن زمان در آلمان به سر می‌برد را با هواپیما به ایران و شهر شیراز آورده و رهبری این قیام را بر عهده وی گذارند که به دلیل لو رفتن عملیات و زندانی شدن این خوانین ماجرای آمدن خسرو خان نیز منتفی گشت ایلات نیز که دیدند سرانیشان بازداشت شده اند خودشان به صورت خود جوش سر به شورش برداشتند به خصوص ایل بویر احمد که رهبر ایلشان آقای ضرغام پور نیز جزو بازداشت شدگان بود ارتش نیز به مقابله پرداخت و کشتار وسیعی به راه افتاد. در همین زمان آقای پاکروان که رئیس سازمان امنیت بود آمد به زندان و آقای حیات داوود را خواست تیمسار پاکروان رئیس سازمان امنیت با وی دوست بود و دوستی آنها به زمانی باز می‌گشت که پاکروان از دانشکده افسری فارغ التحصیل می‌شود ایشان ماموریت پیدا می‌کند به جنوب برود چون در آن زمان رسم بود که برای ایلات عشایر یک افسر ثابت می‌گذاشتند. پاکروان افسری بوده که مامور آن منطقه می‌شود برای ایل حیات داوود که قبل از پاکروان نیز افسران دیگری مامور می‌شدند که ایل مقرری ماهانه ای به آنها میداده ولی تیمسار پاکروان که دوران ستوان یکمی خود را در آنجا می‌گذرانده به هیچ عنوان حاضر به دریافت هیچگونه مقرری نمی‌شود و سر انجام در مقابل اصرار ایل حیات داوود اعلام می‌کند که تنها به وی کتاب هدیه دهند به هر حال هنگامی که فتح‌اله خان حیات داوودی برگشت برای ما تعریف کرد که پاکروان از من خواست که بروم شیراز و این غائله را بخوابانم که من هم در پاسخ گفتم من که اینجا هستم و این غائله را هم من شروع نکرده‌ام که بخوادم ختمش کنم و پاکروان در جواب من گفت که این بار خطرناک هست. من هم در جواب گفتم که این حوادثی که در آنجا می‌گذرد به من ارتباطی ندارد و برگشت به سلولش و با اینکه انفرادی بود اما چون در سلولها باز بود با هم ارتباط داشتیم فتح‌اله خان حیات داوودی در میان خان‌هایی که آنجا بودند به دلیل آنکه قبلاً هم سابقه زندان داشت دارای روحیه خاصی بود هیچگاه خنده آن هم به صورت قه‌قه ترکش نمی‌شد ما در سلولهای دیگه وقتی صدای خنده وی رامی شنیدیم می‌گفتیم حیات داوود را آوردند این را هم بایستی اضافه نمایم از کسانی که با ما هم بند بود یکی هم محمد حنیف نژاد بود وی دانشجوی دانشکده کشاورزی بود و آن هنگام در نهضت آزادی فعالیت می‌کرد و خیلی فروتن و کم حرف بود در زندان همیشه یک گوشه می‌نشست و کتاب انگلیسی می‌خواند هر جا هم که گیر می‌کرد می‌آمد سراغ آقای حیات داوود چرا که وی سالها در انگلیس بود به هر حال روسای ایلات جنوب همچون حیات خان داوودی پژوتن و ضرغامی که پس از انقلاب کشته شد همه بودند ولی فکر نمی‌کردند که کشته شوند آقای قشقایی که سلول کنار من بود به دلیل اینکه برادر خانمش وزیر دفاع بود ۲ هفته بعد وی را به باشگاه سازمان امنیت منتقل نمودند و ما در زندان بودیم که از طریق روزنامه خواندیم وی به لندن رفته است در اینجا بایستی اشاره داشته باشم بطوری که می‌گفتند آقای حیات خان داوودی مالک جزیره خارک بود و سند جزیره خارک به نام ایشان بود که آن بار اولی هم که ایشان را زندان کرده بودند به دلیل آن بود که می‌خواستند سند جزیره را به نام حکومت بزنند که وی به هیچ عنوان زیر بار نمی‌رفت.

شادروان فتح اله خان حیات داوودی

پس از آن چه اتفاقی افتاد؟

ما در زندان بودیم تا سال ۴۲ که داستان آقای خمینی پیش آمد زندان های ایران از سیاسیون پر بود و جز شیخ باقر نهاوندی حتی یک روحانی دیگر هم در بین ما وجود نداشت و واقعا نمی دانم وقتی آقایان می گویند قیام از سال ۴۲ شروع شد پس ما ها که قبل از آن زندان بودیم را چه می گویند؟ در اواخر سال ۴۲ که داشتند ما را آزاد می کردند این خان ها هنوز در زندان بودند و حتی برخی از آنها پذیرایی هم می شدند مانند رستم خان که در سلولش همه امکانات مانند یخچال و غیره را هم داشت. پس از بیرون آمدن از زندان با خبر شدیم که برخی را آزاد و بقیه را مانند حیات داوود به شیراز برده و اعدام نمودند.

از راست به ترتیب محمد حسین خان قشقایی دکتر مصدق و خسرو خان قشقایی

دلیل اعدام آنان چه بود؟

اجازه دهید پیش از هر چیز مثالی برای شما بزنم. این مسئله نوکر بودن خیلی بد هست وقتی ما می گوئیم شاه هم نوکر بود وقتی که به سولیوان می گویند که به شاه باید بگوی از کشور خارج شود این شخص تا صبح خوابش نمی برده که صبح من به شاه بطور بگویم که به من نگوید به شما و دولت شما چه ربطی دارد، سولیوان میگوید هنگامی که صبح رفتم به شاه گفتم در پاسخ گفت: نگفتند که کجا باید بروم!!! این چیزها را که من گفتم و از کتاب خاطرات سولیوان است را نمی گوید. این را از آن جهت اشاره نمودم که اکثر رؤسای ایلات عشایر در تمام مدت با دربار همکاری داشتند. به جز قشقاییها. باید بگویم خانم صولت الدوله مادر برادران قشقایی جزو اولین افرادی بود که بعد از کودتا ی ۲۸ مرداد تبعید گردید. به هر حال رژیم از این خوانین که همگی در خدمتش بودند انتظار مخالفت نداشت. به همین علت نیز آنان را کشت. اما آقای حیات داوود بطوریکه می گویند مهمترین علت کشته شدنش جزیره خارگ بود چرا که با کشتن او مشکل آقایان هم حل می شد. رستم هم پرونده خوبی نداشت. البته حساب قشقاییها جدا بود آنها از همان زمان ملی شدن نفت در جهت نهضت ملی گام برداشتند و به هیچ عنوان تطمیع نشدند در آن زمان چک ۵ میلیون دلاری از سوی عامل امریکا به به خسروخان قشقایی دادند که شما زاهدی را در ایل خود پناه دهید تا وی دولتش را در آنجا تشکیل دهد. تا هنگامی که بتواند در تهران قدرت بگیرد ماهانه ۵ میلیون دلار به شما می دهیم که زیر بار نرفتند. سپس از آنها خواستند که این صحبتها را به دکتر مصدق منتقل نکنند که برادران قشقایی در پاسخ به این خواسته آنان گفتند ما الان میرویم و به دکتر مصدق اطلاع می دهیم. پس از کودتا برادران قشقایی در خارج کشور به سختی روزگار می گذراندند در حالی که همه زندگیشان در دست حکومت بود. اما هیچگاه حاضر به تمکین از حکومت شاه نشدند. ایلات ما همگی وطن پرستند و در مواقع حساس خدماتی انجام داده اند اما سرانیشان که نزدیکی با دربار و حکومت داشتند این مخالفت برای دربار غیر قابل قبول بود و به همین دلیل هم همه آنها را کشتند. هنوز هم در استان فارس مردم به قشقاییها علاقه دارند.

خسرو خان قشقایی

از سرنوشت خسرو خان و برادران قشقایی پس از انقلاب با توجه به دوستی نزدیکان با آنها بگوئید.

پس از انقلابی که شما می گوئید شد و من نمی دانم! و به دنبال برخی از تغییرات، تبعیدیان گمان کردند که مملکت آزاد شده و آزادی وجود دارد همه آنها به ایران بازگشتند خسرو خان هم یکی از آنها بود که آمد ایشان حتی از حوزه شیراز هم برای مجلس انتخاب شد اما اعتبار نامه وی را تصویب نکردند!!! کسی که تمام زندگیش را داده بود آقایان می گفتند ایشان از سازمان امنیت حقوق می گرفته! جالب هست کسانی را که شاه از ایران تبعید نموده و همه مایملک آنها را گرفته ان وقت می گویند که از سازمان امنیت وی حقوق می گرفته! در حالی که ایشان در مونیخ و در آلمان فرش فروشی می کرد و همه این را می دانند جالب هست بدانید که خسرو خان می گفت خود آقای خمینی دستور داده که وقتی برادران قشقایی می آیند در اتاق من به روی آنها باز هست یعنی اگر جلسه محرمانه و خصوصی دارم هیچ یک مانع دیدار آقایان با من نخواهد بود به هر حال برای وی برنامه جور کردند که عامل امریکا است و گرفتنش که آقای فروهر روی این زمینه خیلی فعالیت داشت و به هر حال آزادش کردند زده بودند دندانش را شکسته بودند. تا اینکه آقای خمینی نماینده ای داشت در شیراز به نام ربانی شیرازی که جزو مبارزین رژیم گذشته بود و چندین بار به زندان افتاده بود و انتقاداتش را از وضع موجود به آقای خمینی می گفت یک شب که با شادروان داریوش فروهر و تعدادی دیگر شام می خوردیم آقای ربانی شیرازی گفت: من می ترسم شیخ فضل الله زمان شوم چون چیزهایی که من می گویم این ها همه مخالفند. خمینی هم گوش می کند. من می روم شیراز باز اینها کار خودشان را می کنند. به هر حال تصادفی جور کردند و آقای ربانی شیرازی در جاده شیراز کشته شد و با کشته شدن وی اینها تعرضاتشان را به قشقاییها شروع نمودند قشقاییها یعنی خسرو خان و ناصر خان هم زدند به کوه ناصر خان پسری داشت که در خارج درس خوانده بود و پزشک شده بود او هم رفته بود برای خدمت به ایل که در آنجا سکنه کرده و فوت شد پس از آن ناصر خان از ایران خارج شد که در همان خارج از ایران فوت نمود. خسرو خان هم مدتی در کوه مقاومت کرد بعد آمد شیراز در منزل یکی از خود قشقاییها که وی را لو می دهند که اول گمان می کردیم خود صاحب خانه لو داده اما یکی از قشقاییها می گفت که این اینگونه نبوده و کسانی دیگر این کار را کردند. در آن زمان در راس اداره اطلاعات شیراز افرادی همچون مصطفی کاظمی و عالی خانی که بعدا در راس قتل های زجریه ای نیز بودند قرار داشتند. و من گمان می کنم گرفتن و شکنجه خسرو خان هنگامی بوده که اینها در آنجا مشغول کار بودند خیلی وی را شکنجه نمودند اما وی حرفی نزد و حتی هنگامی که وی را دار می زدند گفت: بدانید که انگلیسها دارند انتقام از ما می

گیرند که البته این حرف جای بحث فراوان داد اما با آن حال نزاری که نیمه بیهوش هم بود گفت مردم بدانید که انگلیسها من را کشتند و اینها عوامل انگلیس هستند.

محمد حنیف نژاد

از حنیف نژاد و روحیه مبارزاتی وی هم اگر امکان دارد بیشتر بگویید.

در خصوص حنیف نژاد باید بگویم که همگی در جبهه ملی بودند حنیف نژاد یک طرف و گروه بیژن جزنی در طرف دیگر پس از سال ۱۳۴۴ که شاه جلو مبارزات سیاسی را گرفت. حنیف نژاد مجاهدین و جزنی فداییان را تشکیل دادند. پس از کشته شدن حنیف نژاد توسط حکومت یکی از دوستانم به من گفت برویم به دیدار پدر حنیف نژاد که من هم قبول کردم و به اتفاق رفتیم به دیدن ایشان در منزلشان در میدان مجسمه سابق که حالا به میدان انقلاب معروف است پدرش می گفت به هر دری زدم تا فرزندم را ببینم قبول نکردند تا اینکه کسی به نام مهندس طالقانی را به من معرفی نمودند و من هم رفتم پیش وی او به من گفت چرا می خواهی وی را ببینی؟ من هم گفتم که می خواهم بگویم توبه کند چه حیا به چشم است. دل وی را به رحم آورده و توانستم پسر را ببینم که هدفم تنها دیدن وی بود نه آن مطالبی که عنوان کرده بودم وقتی وی را دیدم گفتم پسر منی خواهی چیزی بنویسی؟ پسر در مقابل این صحبت من تنها نگاهم کرد و گفت پدر چند سالت هست؟ چقدر دیگر می خواهی زنده باشی؟ فکر می کنی بیش تر از ده سال زنده باشی؟ تو انتظار داری من دست از اعتقاداتم بردارم که تو ده سال بیشتر من را ببینی؟ نه من این کار را نخواهم کرد. البته من هم میدانستم که اینکار را نمی کند به هر حال من دیدمش و آمدم و فردایش عکسش را در میدان توپخانه دیدم که اعدامش کرده بودند. در شب هفت حنیف نژاد این گروه و سپاهکلیها که فدایی بودند شب هفتی گرفتند در منزل آقای بدیع زادگان که مجاهد بود آقای عباس شیبانی که پس از انقلاب همه کاره شد به من زنگ زد که فلانی می خواهیم برویم مراسم حنیف نژاد علیرغم فشار سازمان امنیت ما رفتیم به خانه بدیع زادگان در خیابان شهباز که مراسم آنجا بود. و این آخرین تماس من با سازمان مجاهدین خلق ایران بود.

شما رئیس علی دلواری را تا چه حد می شناسید؟ و علت اینکه حکومت هر ساله مراسمی را در بوشهر به یاد این مبارزان می گیرد چیست؟

خاطرم هست سریال دلیران تنگستان را که قبل از انقلاب از تلویزیون پخش می شد بایستی گفت که تاریخ ما کسانی را که در مقابل استعمار قیام نموده اند هیچگاه فراموش نخواهد نمود و حتی در موقع مناسب نیز به تصویر کشیده شده از جمله همین رئیس علی دلواری اما اینکه الان به این موضوع پرداخته اند به این علت است که این کار به دستان جمهوری اسلامی همیشه مواردی را که به نفع خودشان هست و می توانند از آن بهره برداری کنند به همان شکل استفاده می کنند و ما باید در طول این ۳۰ سال ادبیات جمهوری اسلامی را شناخته باشیم و بدانیم حرفهایی که می زنند مربوط به خودشان و زاویه دید محدود خودشان هست و گر نه همه می دانند در بوشهر چه گذشت و این مردم بوشهر بودند که در مقابل انگلیسها ایستادند البته در خصوص سریال دلیران تنگستان شاید خالی از لطف نباشد که بگویم یکی دو نفر از دوستان من هم در این سریال بازی می کردند از جمله اسماعیل داوری فر که به تازگی فوت کرد باید بگویم که این روزها حرف زیاد زده می شود اما عملی وجود ندارد و اگر هم هست همه بر علیه منافع مردم ایران است.